

از آخرین کوشش‌هایی که در مورد اشعار سعدی انجام گرفته، کتاب *کمند عقل*، نوشته دکتر غلام‌محمد طاهری مبارکه است. کتاب مزبور در شرح و نقد و تحلیل غزلیات و قصاید سعدی است. مؤلف ۸۰ غزل، چند قصیده و یک ترجیع‌بند از سعدی را بر اساس کتاب *کلیات سعدی* به تصحیح محمدعلی فروغی و استاد بهاء‌الدین خرمشاهی به صورت الفبایی برگزیده و «جز در مواردی اندک همه جا به متن اساس فروغی وفادار مانده است و تنها در چند مورد انگشت‌شمار، نسخه بدل‌ها را بر متن ترجیح داده است.» (طاهری، ۱۳۸۳، ص ۱۳).

با تأمل در کتاب و شیوه بیان توضیحات، پاره‌ای از نکات و استدلال‌هایی را که نویسنده در مورد بعضی از ابیات سعدی مرقوم فرموده‌اند، برای بنده بسیار اعجاب‌انگیز جلوه نمود. از آنجا که پس از گذشت نزدیک دو سال از چاپ و انتشار آن، هیچ نقدی بر آن نوشته نشده است، برخی از اشکالات و آشفتگی‌های این متن را بر سبیل اختصار یادآور می‌شوم.

در مقدمه کتاب (ص ۱۵) آمده است: «از ویژگی‌های بارز سبک سعدی تکرار مضامین است و نگارنده بیش از صد بیت را می‌تواند به عنوان شاهد بیاورد». سپس مؤلف در ذکر نمونه‌ای برای تکرار مضامین، آورده است:

تو شبی در انتظاری ننشسته‌ای چه دانی  
که چه شب گذشت بر منتظران ناشکیب

این بیت را با بیت زیر هم مضمون دانسته:  
تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد  
که شبی ندیده باشی به درازنای سالی

جالب است بدانیم دو مصراع اخیر از دو شاعر مختلف با دو وزن گوناگون می‌باشد که مؤلف آن را شاهد تکرار مضمون شعر سعدی آورده است. مصراع اول، مصرع بی‌یتی است از رضی‌الدین نیشابوری (شاعر اواخر قرن ششم هجری) که استاد فروزانفر در ضمن شرح بیت «در نیابد حال پخته هیچ خام...» این بیت را شاهد آورده‌اند. (فروزانفر، ص ۲۴). و صورت کامل آن چنین است:

حال شب‌های مرا همچو منی داند و بس  
تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد

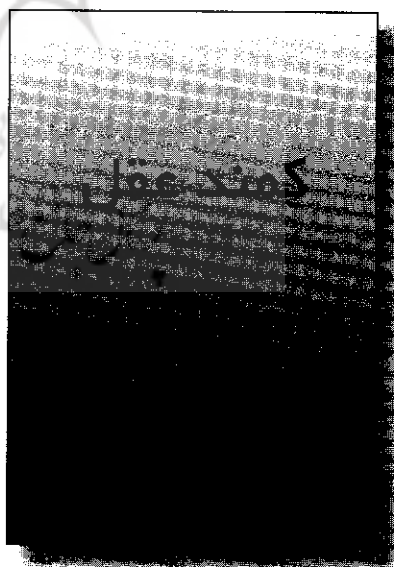
و سعدی چنین گفته است:  
به تو حاصلی ندارد غم روزگار گفتن  
که شبی نخفته باشی به درازنای سالی

مؤلف کتاب این خلط و تمزیح را نه تنها در آغاز این کتاب، بلکه در صفحه ۹۹ همان کتاب و باز در صفحه ۱۶۲ در شرح بیت «شب عاشقان

نقد و بررسی کتاب

## در کمند نقد

دکتر احمد رضا یلمه‌ها\*



غلام‌محمد طاهری مبارکه

کمند عقل

تهران، عیاران، چاپ اول، ۱۳۸۳

بیدل چه شبی دراز باشد/ تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد» تکرار کرده است. دیگر اینکه، این خلط را در کتاب فارسی عمومی ایشان، (چاپ هفتم، ویرایش سوم) باز هم مشاهده می‌کنیم. در آنجا نوشته شده که خواننده شعر سعدی باید حواسش به همه جنبه‌های زیباشناسی شعر او باشد! (طاهری، ۱۳۸۴، ص ۳۲).

حال آنکه مضمون سعدی که موردنظر مؤلف بوده و از مضامین تکراری اشعار اوست در ابیاتی از این قبیل آمده است:  
تو چه دانی که بر تو نگذشته است  
شب هجران و روز تنهایی

و یا:

درازنای شب از چشم دردمندان پرس  
تو قدر آب چه دانی که بر لب جویی

نیز:

تو را که دیده ز خواب و خمار باز نباشد  
ریاضت من شب تا سحر نشسته چه دانی

همچنین:

تو را شب به عیش و طرب می‌رود  
چه دانی که بر ما چه شب می‌رود

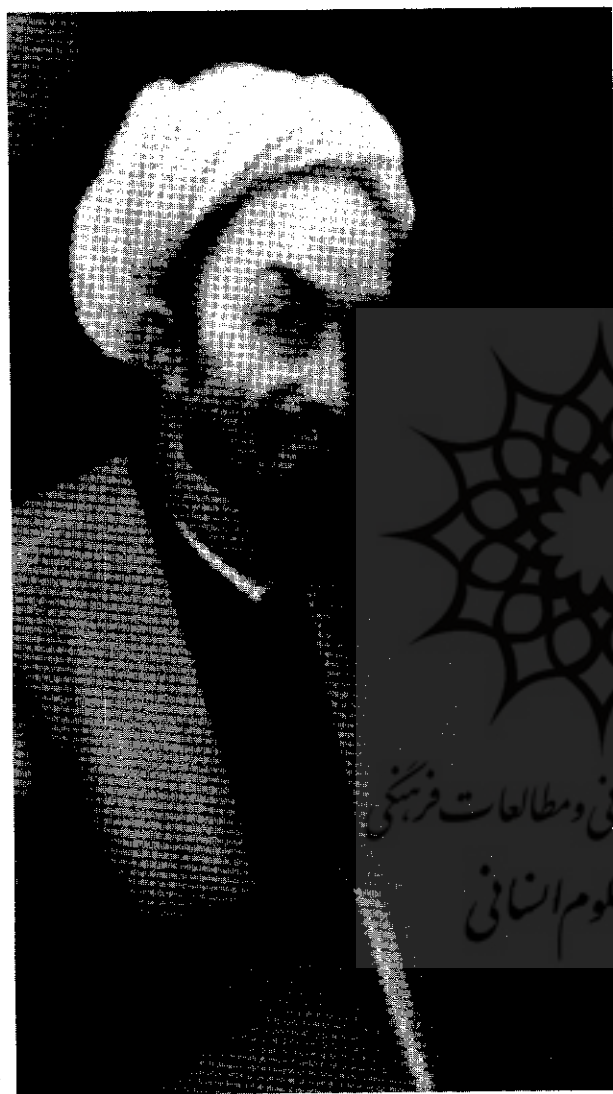
و ابیاتی از این قبیل:

از موارد اعجاب‌انگیز این کتاب شرح بیت زیر از سعدی است:  
به قیاس در نکتجی و به وصف در نیایی  
متحیرم در اوصاف جمال و روی و زبیت

بیت بالا را مؤلف به این صورت خوانده‌اند:  
به قیاس در نکتجی و به وصف در نیایی  
متحیرم در اوصاف جمال و روی زبیت

و در صفحه ۹۹ این کتاب در شرح و تحلیل این بیت نوشته‌اند که «متحیرم، یعنی جوینده‌ام، متحیر یعنی قصد کننده و حاصل بیت اینکه: تو قابل مقایسه با هیچ کس نیستی و نمی‌توان تو را توصیف کرد. من جستجوگر اوصاف زیباییهای تو هستم».

جالب است بدانیم این بیت از ابیاتی است که به سبب فرط وضوح، در شروح و برگزیده‌های غزلیات سعدی شرح نشده است و ایشان که در معنی اکثر ابیات از شروح مختلف استمداد کرده‌اند، چون برای این بیت معنایی در شروح مختلف نمی‌بینیم، گویا خود خواسته‌اند معنی کنند! در همین غزل در شرح بیت زیر:



تو برون خیز نداری که چه می‌رود ز عشقت  
بدر آی اگر نه آتش بزینم در حجیبت

مرقوم فرموده‌اند: «یعنی تو ظاهر مرا می‌بینی و از درون خبر نداری. به در آی، یعنی به دلم وارد شو و گرنه...». استاد خطیب رهبر در شرح غزلیات سعدی در مورد این بیت نوشته‌اند: «تو نمی‌دانی که عشق سینه‌سوز بیرون از آستان تو با عاشقان چه می‌کند، بیرون خرام و گرنه با آتش درون ما سراپرده‌ات بسوزد.» (خطیب‌رهبر، ص ۴۸).

صفحه ۸۴، دربارهٔ بیت «سر نتوانم که برآرم چون جنگ / و ر چو دلف پست بدر قفا»، نوشته‌اند «تشبیه دریده شدن پوست عاشق از ستم روزگار با ضربه‌زدن به پوست دلف و دریده شدن آن قابل توجه است.» باید گفت قفا به معنی پس گردنی و ضربه است و با توجه به ایات پیشین این غزل منظور آزار از جانب معشوق است نه روزگار.

صفحه ۸۶، بیت «نگفتمت که به یغما رود دلت سعدی / چو دل به عشقی دهی دلبران یغما را»، نخست اینکه چو را در متن چون ضبط کرده‌اند که بیت را به کلی ناموزون می‌کند و دیگر اینکه در میان صنایع بدیعی بیت مرقوم فرموده‌اند «و نیز صنعت التقات و به نوعی تجاهل‌العارف نیز در بیت وجود دارد.» علاوه بر جملهٔ مرقومه که خود جای بحث دارد، نکتهٔ اینجاست که مفهوم صنعت تجاهل‌العارف را دقیق به کار نبرده‌اند و اگر فقط همین مورد بود، بنده می‌گفتم جناب دکتر طاهری این صنعت را با استفهام تقریری در علم معانی اشتباه کرده‌اند. اما جالب اینجاست که در شرح بیت «برخودم گریه همی آید و بر خنده تو / تا تبسم چه کنی بی خبر از مبسم دوست». (طاهری، ۱۳۸۳، ص ۱۴۳) باز نوشته‌اند نوعی تجاهل‌العارف در بیت مشاهده می‌شود و یا در مورد این بیت «ره ندیدم چو برفت از نظرم صورت دوست / همچو چشمی که چراغش ز مقابل برود» نوشته‌اند در بیت تجاهل‌العارف وجود دارد (همان، ص ۱۷۳).

صفحه ۸۹، دربارهٔ بیت «لیکن آن نقش که در روی تو من می‌بینم / همه را دیده نباشد که ببیند آن را»، نوشته‌اند: «عاشق چیزهایی را در وجود معشوق می‌بیند که دیگران از دیدن آن عاجزند. به قولی: اگر خواهی که لیلی را ببینی / تو باید بر دل مجنون نشینی». احتمالاً منظورشان بیت وحشی بافقی است: «اگر بر دیدهٔ مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی»؛ ثانیاً مؤلف می‌توانسته از خود سعدی که تکرار مضامین از ویژگی‌های سبکی اوست مثال بیاورد. مانند این بیت «همه ببینند نه این صنع که من می‌بینم / همه خوانند نه این نقش که من می‌خوانم».

صفحه ۹۱، دربارهٔ بیت «مرا که عزلت عنقا گرفتمی همه عمر / چنان اسیر گرفتی که باز تیهو را»؛ نوشته‌اند: «باز استعاره از عاشق و تیهو استعاره از معشوق است.» اگر چنین باشد که اوضاع به کام عشاق است!

صفحه ۱۰۴، دربارهٔ بیت «راه آه سحر از شوق نمی‌یارم داد / تا نباید که بشوراند خواب سحرت»؛ مرقوم کرده‌اند: «در بیت غلو وجود دارد، می‌گوید نمی‌توانم سحرگاه از شوق دیدار تو (چون صبح نزدیک است و دیدار معشوق میسر) به آه اجازه بدهم که از سینه بیرون بیاید.» بیتی با این وضوح را این چنین بیچاندن عجیب است! سپس نوشته‌اند «راه به مفهوم موسیقایی‌اش نیز ایهام دارد. حافظ می‌فرماید: راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد»؛ و ارتباط این بیت و این مفهوم با شعر سعدی عجیب‌تر.

صفحه ۱۲۴، دربارهٔ بیت «خیال روی تو بیخ امید بنشانده‌ست / بلا می‌عشق تو بنیاد صبر برکنده‌ست» خیال را پندار معنی کرده و نوشته‌اند: «خیال و پندار رخسار تو مرا امیدوار کرده است.» نکتهٔ اینجاست که در شرح این بیت «چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی / تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد»؛ نوشته‌اند: «خیال به معنی صورتی از جسم که از دور نمایان گردد اما حقیقت آن معلوم نباشد.» به عکس، در بیت اول «خیال روی تو بیخ امید بنشانده است»؛ خیال به فتح اول و به معنی تصویر و صورتی که در خواب یا بیداری به نظر رسد، و در بیت (چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی) به عکس آنچه نوشته‌اند، به معنی فکر و گمان و وهم می‌باشد.

صفحه ۱۴۸، دربارهٔ بیت «هر که با غمزه خوبان سر و کاری دارد / سست مهرست که بر داغ جفا صابر نیست»؛ نوشته‌اند: «هر که از داغ سستی که از معشوق می‌رسد، بردبار نباشد، سست ایمان است.» گویا ایشان سست‌بیمان را از روی شروع غزلیات سعدی اشتباهاً سست‌ایمان خوانده و ضبط کرده‌اند.

در صفحه ۱۵۳، در شرح این بیت:

سعدی این ره مشکل افتاده است در دریای عشق

اول، آخر در صبوری اندکی پایاب داشت

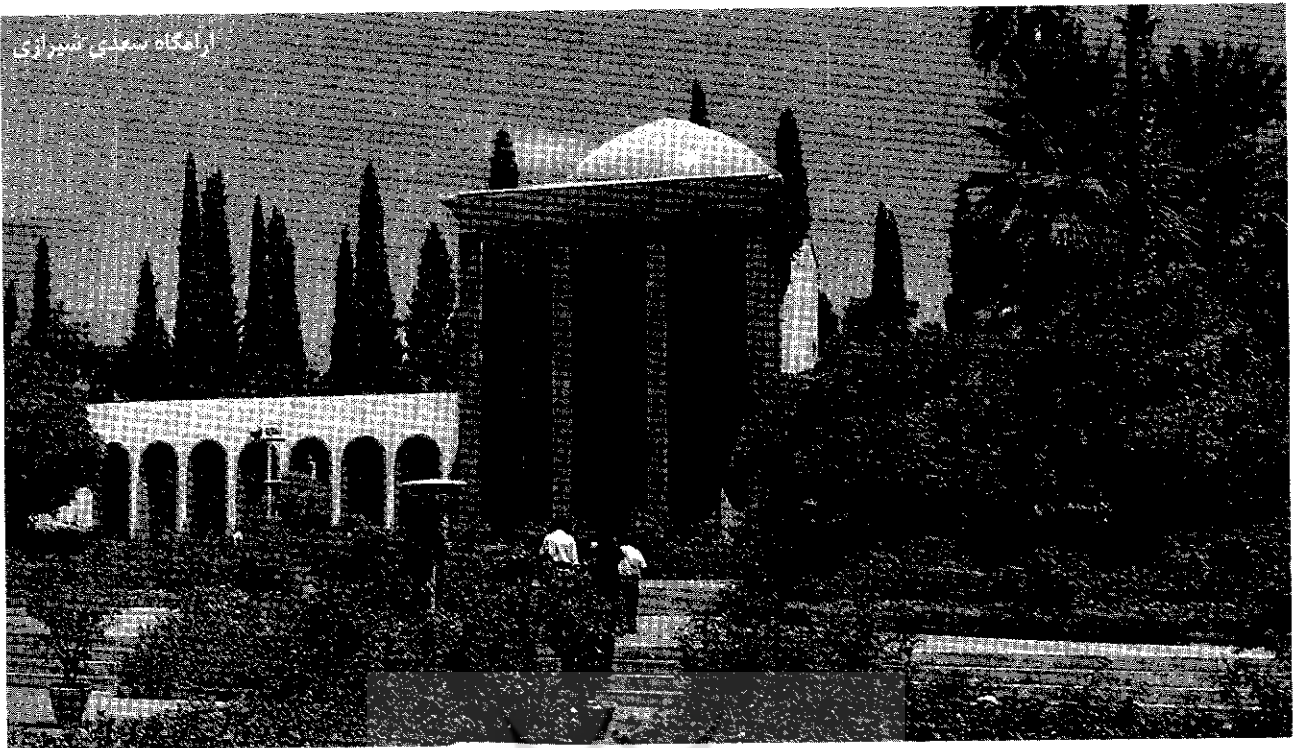
نوشته‌اند: «اول عشق را چون آبی کم عمق می‌دیدم که توان مقاومت و گذشتن از آن را دارم، اما اکنون متوجه شده‌ام که دریایی عمیق است.»

شرح دکتر خطیب رهبر را هم در مورد این بیت می‌خوانیم: «ای سعدی راهیمایی در دریای ناپیداگران عشق سخت دشوار است، باری روز نخست روی را (مراد سعدی است به صنعت التقات از حاضر به غایب) در شکلیا ماندن اندکی تاب و توان بود.» (خطیب‌رهبر، ص ۱۹۷).

اشتباه هر دو شارح، اینجاست که «راه» را به معنی طریق در نظر گرفته‌اند؛ غافل از اینکه یکی از معانی «ره و راه» در ادبیات فارسی، بار، مرتبه و دفعه است و به این معنی در ادبیات فارسی فراوان به کار رفته و سعدی در آثار خود نیز راه را بدین معنی به وفور به کار برده است. در گلستان می‌خوانیم:

دگر ره گر نداری طاقت نیش

مهر انگشت در سوراخ کژدم



به پهلوی نتوانی به سر خار برفت»؛ نوشته‌اند یکی از معانی بیت این است که «سعدی تو از پا افتاده‌ای و به پهلوی و با خزیدن نمی‌توانی میان گلستان بروی. چون خار مانع است.» بنده نمی‌دانم ارتباط این مفهوم با بیت بسیار روشن و واضح سعدی چیست! والله اعلم.

توضیحات و تقریرات مؤلف درباره صناعات ادبی و آرایه‌های بدیعی، نکات دستوری، تلمیحات و ... در اشعار سعدی نیز قابل توجه است. ذیلاً به چند مورد از آن اشاره می‌کنم.

درباره بیت «پایی که برنیارد روزی به سنگ عشقی / گویم جان ندارد یا دل نمی‌سپارد»، «نیاید» به اشتباه «نیارد» چاپ شده است. درباره سنگ عشق که تشبیه صریح است مرقوم فرموده‌اند «استعاره است. یعنی بلاها و موانعی که در عشق وجود دارد».

صفحه ۱۶۰ درباره بیت «غفلت فکند روحم در گلشن ملایک / هر که که سنگ آهی بر طاق آبگون زد»؛ درباره «سنگ آه» که تشبیه صریح است، نوشته‌اند: «استعاره از آه کشیدن از ته دل است»؛ اگر از ته دل نبود احتمالاً سعدی می‌گفت: ریگ آه!

صفحه ۱۶۸ درباره بیت «نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس / که به شمشیر غمت کشته چو من بسیارند»؛ نوشته‌اند: «شاعر خود را به تجاهل‌العارف زده است و شمشیر غم استعاره است»؛ و سپس بلافاصله آورده‌اند: «وجود غم مانند شمشیری عاشق را می‌کشد».

صفحه ۱۶۹ درباره بیت «سعدی اندازه ندارد که چه شیرین سخنی / باغ طبع همه مرغان شکر گفتارند»؛ نوشته‌اند: «باغ طبع استعاره است.» معنی بیت را نیز از زبان مؤلف می‌خوانیم: «سعدی شیرین سخنی تو اندازه ندارد و باغ قریحه‌ی تو پر از مرغان شکر گفتار است. سخن سعدی در همه بلاد می‌رود. همانگونه که مرغان همه جا می‌روند.

و یا در بوستان آمده:

چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید  
دگر ره نگردد به سعی تو صید

و در یکی دیگر از غزلیات سعدی آمده است:

دلم صد بار می‌گوید که چشم از فتنه بر هم نه  
دگر ره دیده می‌افتد بر آن بالای فتانم

و سعدی در بیت مورد بحث می‌گوید: سعدی این بار در دریای عشق مشکل افتاده است. باری روز نخست در شکیبایی اندکی تاب و توان داشت و اکنون دیگر تاب و توانش از دست رفته است (سعدی را نباید به حالت ندایی بخوانیم).

صفحه ۱۵۳، درباره بیت «بعد از این عیب و ملامت نکنم مستان را / که مرا در حق این طایفه انکار برفت.» در مورد انکار برفت نوشته‌اند: «انکار یعنی ناشناختن و انکار رفتن یعنی جاهل بودن به چیزی.»

ای کاش مؤلف در رجوع به کتاب لغت، تنها به اولین معنی لغات بسنده نمی‌کردند و به معنی دیگر واژگان نیز تأملی داشتند. استاد خطیب رهبر در شرح این بیت نوشته‌اند: «انکار برفت، خرده‌گیری و ناپسند داشتن از میان برخاست و به پایان آمد.» (خطیب‌رهبر، ص ۲۰۵). نکته اینجاست که مؤلف در پیشگفتار کتاب (ص ۱۳) آورده است که قبل از شرح هر بیتی تمامی شروح سعدی را دیده‌ام و بهره‌ها برده‌ام، اما، از مفهومی به این واضحی غفلت کرده‌اند.

صفحه ۱۵۴، درباره بیت «تو نه مرد گلستان امیدی سعدی / که

تشبیه کلام به مرغان شیرین سخن برای رفتن هر دو بلاد است. در بیت صنعت التفات هست.

صفحه ۱۷۰ درباره بیت «خون صاحب نظران ریختی ای کعبه‌ی حسن / قتل اینان که روا داشت که صید حرمند»؛ نوشته‌اند: «کعبه حسن تشبیه است. همانگونه که به سوی کعبه می‌روند، به سوی زیبایی تو نیز روی می‌آورند.» غافل از اینکه کعبه حسن مجموعاً استعاره از معشوق زیباست.

صفحه ۲۰۰ درباره بیت «دل من نه مرد آن است که با غمش برآید / مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی»؛ نوشته‌اند: «دل من مانند مگس و دل او چون عقاب است.»

در همان صفحه، درباره بیت «دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی / عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی»؛ نوشته‌اند: «دل تو از سنگ و آسیاب نیز از سنگ است. اگر اشک بسیار سعدی دل سنگ تو را دگرگون کند تعجب نکن؛ چرا که با این آب چشم می‌توان سنگ آسیاب را هم چرخاند.» سپس از تمامی صنایع بدیهی که در این بیت مشهود است، اشاره کرده‌اند به اینکه «نگردد» با «بگردد» موسیقی ایجاد کرده و بیت دارای غلو است.

ای کاش ایشان که تمامی شروح غزلیات سعدی را دیده‌اند معنی این بیت را از دکتر خطیب رهبر می‌خواندند که: «یارا شگفت است که دل سنگین تو با اشک سعدی از جای نجنبند، چه آب دیده‌ی وی آسیابی را به گردش می‌آورد.» عجب است که دلت دگرگون نشود و نگردد نه اینکه اگر دگرگون شود تعجب نکن.

اما در قسمت قصاید این کتاب اغلاط و لغزش‌هایی دیده می‌شود که ذکر همه آنها مجال بیشتری می‌خواهد. مؤلف در صفحه هشت درآمد کتاب، مرقوم فرموده‌اند: «در این کتاب نیز مانند قبل، حتی یک بیت از یک غزل یا قصیده را حذف نکرده‌ام. به ویژه در قصاید که حذف چند بیت از هر قصیده خللی در محور عمودی ایجاد نمی‌کرد. اما با توجه به اینکه در سال‌های اخیر - متأسفانه - این روش که به بهانه‌ی گزیده اشعار، برخی ابیات مشکل را حذف کرده‌اند تا مشکل شرح کردن بر آنها آسان باشد، من نتوانستم چنین کنم و امیدوارم که این کتاب مورد استفاده غیر دانشجویان نیز قرار گیرد.»

درباره عدم حذف ابیات همین بس که از قصیده سعدی با مطلع دوم این قصیده که با بیت «کجا همی رود این شاهد شکر گفتار ...» که در ۴۲ بیت در دیوان سعدی ضبط شده را حذف کرده‌اند.

نکته اینکه با مطالعه کامل هشت قصیده این کتاب که درست همان قصایدی است که در شرح دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری آمده است، نگارنده تنها بیش از پنج بیت مشاهده نکردم که شرح کامل ایشان نسبت به شرح دیگران - بنابر نوشته ایشان «گزیده اشعار دیگران» - افزون داشته باشد و یکی از آن پنج بیت افزون کتاب ایشان

در ضمن قصیده: «بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار» دیده می‌شود که پس از بیت «شکل امرود تو گویی که ز شیرینی و لطف / کوزه‌ای چند نبات است معلق بر بار» آمده است و آن بیت این است: «هیچ در به نتوان گفت چو گفتمی که به است / به از این فضل و کمالش نتوان کرد اظهار» و مؤلف که معنی کامل بیت را نفهمیده نوشته‌اند که «به - بهتر و به نام میوه‌ای مشهور» (طاهری، ۱۳۸۳، ص ۲۳۱).

صفحه ۲۱۷ درباره بیت «هرگز به پنج روزه حیات گذشتنی / خرم کسی شود؟ مگر از موت غافلی»؛ نوشته‌اند: «هرگز به معنی همواره و همیشه است»؛ باید گفت هرگز به همان مفهوم قید نفی است و بیت، سؤال و جواب است. یعنی آیا کسی به این پنج روز زندگی که رو به زوال است، شاد می‌شود؟ بعد جواب می‌دهد که فقط کسی که از مرگ غافل باشد، از پنج روز حیات شادمان می‌گردد.

صفحه ۲۲۵، درباره «علم دولت نوروز به صحرا برخاست»؛ نوشته‌اند: «علم به معنی درفش است ولی ایهام ظریفی به معنای دیگر آن یعنی چیره شدن در نبرد دارد»؛ ای کاش ارتباط مفهوم دوم را نیز با بیت سعدی ذکر می‌کردند!

صفحه ۲۲۵، درباره «طبق باغ پر از نقل و ریاحین کردند»؛ نوشته‌اند: «طبق معرب تبوک فارسی است به معنای ظرف بزرگ مدور به معنای پوشش هر چیزی که همه جا، برگ و ورق، روی زمین، در این جا معنای اخیر مورد نظر است.» که البته منظور ایشان از معنای اخیر، معنای اول بوده است.

صفحه ۲۲۶، درباره بیت «موسم نغمه چنگ است که در بزم صبح / بلبلان را ز چمن ناله و غوغا برخاست»؛ نوشته‌اند: «صبح شرابی که به وقت بامداد خوردند، ضد غبوق که به وقت شام خوردند.» این درست، ولی آیا صبح در بیت مورد نظر به معنی صبحگاه که دکتر انوری و شعار نیز نوشته‌اند نیست؟

صفحه ۲۲۸، درباره بیت «جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد...» نوشته‌اند: «اینکه جهان بر آب نهاده شده است در اشعار شعرای پیش از سعدی بارها به کار رفته است که ریشه همه آنها در قرآن آمده است و هوالذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً.» بنده، ارتباطی بین این آیه قرآن که در مورد خلقت انسان است با این بیت سعدی که دنیا بر روی آب نهاده شده، در نیافتیم.

در همان صفحه، درباره بیت «جهان نماند و خرم روان آدمی / که بازماند از او در جهان به نیکی یاد»؛ نوشته‌اند: «تنها خیر و نیکی است که می‌ماند. مانند آیه و الآخرة خیر و ابقی» نمی‌دانم آیا مؤلف مفهوم آیه قرآن را به خوبی در نیافته‌اند، یا فقط به خاطر اینکه تلمیحی برای بیت در نظر گرفته باشد این آیه را در معنای بیت ضبط کرده‌اند. در قرآن سوره اعلی آمده است: «بل توترون الحیوة الدنيا و الآخرة خیر و ابقی.» یعنی: «بلکه زندگانی دنیا را مقدم می‌دارند در صورتی که آخرت بهره و پاینده‌تر است.»

صفحه ۲۳۰، درباره بیت «باش تا غنچه‌ی سیراب دهن باز کند / بامدادان چو سر ناهه‌ی آهوی تترار»؛ پس از معنی بیت نوشته‌اند: «در اینجا شاید ایهام ظریفی به غنچه‌ی بام دارد که کنایه از سفیدی صبح و فلق است. در لغت‌نامه برای غنچه‌ی بام شاهدی از ترجمه‌ی تاریخ یمینی آورده است شبی ناگاه چو غنچه بام بخندید و عروس صبح از تنق قیرگون بیرون خرامید.»

گویا ایشان قصد داشته هر چه در لغت نامه دهخدا می‌بینند آن را با ایهامی در مفهوم بیت بگنجانند. چنین قصدی را مؤلف در جای جای کتاب دنبال کرده است. بد نیست معنی این بیت سعدی را نیز از مؤلف مرور کنیم: «چشمه از سنگ برون آید و باران از میخ / انگبین از مگس نحل و در از دریا بار»؛ نوشته‌اند: «دریا بار، دریای بزرگ. در اصطلاح تصوف کنایه از ساحل بی‌کرانه‌ی توحید.»

و یا درباره‌ی بیت «به خدا اطلس اگر وقتی التفات کنی / به قدر کن که نه اطلس کم است در بازار»؛ نوشته‌اند: «اطلس به معانی متعددی آمده است: جامه کهنه، مرد زشت روی، چرک جامه، دزد و نیز جامه بافته از حریر و ابریشمی که آن را فرنگی‌ها ساتهن گویند. به نظر می‌رسد که سعدی در مصراع اول به معنی چرکین جامه و در مصراع دوم به جامه حریر توجه و اشاره دارد. می‌خواهد بگوید همه را یکسان نبین و منفی نیندیش.» ای کاش نویسنده فقط بیت را معنی می‌کردند و دیگر توضیح و تفسیر در مورد بیت ارائه نمی‌دادند.

صفحه ۲۳۸، درباره‌ی بیت «تو مرد باش و ببر با خود آنچه بتوانی / که دیگرانش به حسرت گذاشتند به جای»؛ نوشته‌اند: «منظور از ببر، اعمال خیر است.» گویا ایشان مفهوم کلی قصیده را متوجه نشده‌اند. این قصیده در مورد پند و اندرز است. در بیت قبل آمده است: «چه مایه بر سر این ملک سروران بودند / چو دور عمر به سر شد درآمدند از پای»؛ در بیت مورد نظر، سعدی با طنز و امر تعجیزی می‌گوید: اگر تو می‌توانی این دنیا را که دیگران با حسرت گذاشتند و رفتند با خود ببر؛ نه اینکه، منظور اعمال خیر باشد.

درباره‌ی ماه‌های سریانی، خواننده را به شرح سی قصیده ناصر خسرو نوشته‌ی خود رجوع داده‌اند. گویا فقط در همان کتاب از ماه‌های سریانی نام برده شده و در فرهنگ‌ها چنین مطالبی یافت نمی‌شود.

درباره‌ی بیت «نه در جهان گل رویی و سبزه‌ی زنجی است / درخت‌ها همه سبزند و بوستان گلزار» نوشته‌اند: «این بیت سعدی یادآور گفته‌ی برتولت برشت است که اهمیت باید در نگاه تو باشد نه در آنچه می‌نگری»؛ آدمی از این همه اکتشاف و استنباط به استعجاب می‌رسد. در کنار اغلاط مذکور، غلط‌های چاپی و مطبعی کتاب به اندازه‌ای است که استخراج آنها خود کتاب جداگانه‌ای خواهد شد. چند مورد از این اغلاط را در زیر می‌آوریم:

صفحه ۲۶: در مصراع: «دیار هند و اقلیم ترک بسپارند»؛ به جای اقلیم، اقالیم صحیح است.

صفحه ۲۸: در بیت «بامدادی تا به شب رویت میوش / تا نپوشانی جمال آفتاب»؛ نپوشانی به کلی مغلوط و نفی غرض می‌کند و «نپوشانی» صحیح است.

صفحه ۲۹: در بیت «سعدیا گر در برش خواهی چو چنگ / گوشمالست خورد باید چون رباب»؛ به جای گوشمالست، گوشمالت صحیح است.

صفحه ۳۰: در مصراع «همه‌ی قبله‌ی من عالمان دین بودند»؛ به جای قبله، قبیله صحیح است.

صفحه ۳۰: در مصراع «گر جواز نباشد به پیشگاه قبولت»؛ وزن مختل و به جای «گر»، «گرم» صحیح است.

صفحه ۴۳: مصراع «بذل جاه و مال ترک نام و ننگ»؛ صحیح مصراع چنین است: «بذل جاه و مال و ترک نام و ننگ».

صفحه ۴۵: بیت «تو را گر دوستی با ما همین است / وفای ما عهد ما همان است»؛ مصراع دوم ناموزون و صحیح مصراع چنین است: «وفای ما و عهد ما همان است».

صفحه ۵۰: در مصراع «همه راه است همین داغ محبت که مراسم»؛ به جای «راه» را صحیح است.

صفحه ۹۱: به جای یاغی، باغی صحیح است.

در صفحه ۱۰۳ آمده است: «در نسخه بدل؟ عشق آمده است»؛ به جای علامت سؤال «قتیل» صحیح است.

در صفحه ۱۶۴: به جای «می‌گوید»، «می‌گرید» ضبط شده است.

صفحه ۲۰۷: به جای «به یمت تو» «به یمن تو» صحیح است.

اغلاط و آشفتگی‌های این کتاب به موارد مذکور خلاصه نمی‌شود.

هر صفحه‌ای از کتاب را که باز کنیم می‌توانیم موارد مختلفی از این اغلاط را مشاهده کنیم. به راستی با وجود شروح و گزیده‌های مختلف غزلیات سعدی آیا نیازی به تألیف و تدوین چنین آثاری باقی می‌ماند! والله اعلم.

#### پی‌نوشت

\* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان.

#### منابع

۱. خطیب رهبر، خلیل (۱۳۷۰). *غزلیات سعدی شیرازی*. تهران: انتشارات مهتاب، (چاپ چهارم).
۲. طاهری مبارکه، غلام‌محمد (۱۳۸۴). *زبان و ادبیات فارسی (عمومی)*. تهران: انتشارات علوم و فنون.
۳. طاهری مبارکه، غلام‌محمد (۱۳۸۳). *گمند عقل*. تهران: عیاران، (چاپ اول).
۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۵). *شرح مثنوی شریف*. تهران: علمی و فرهنگی، (چاپ هشتم).